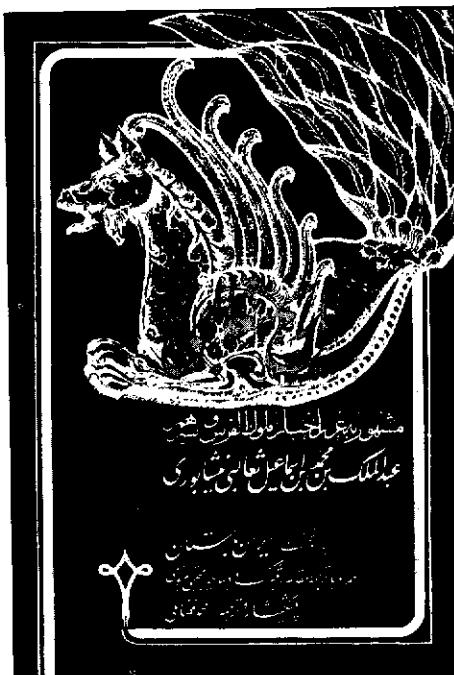


غور اخبار ملوک الفرس و سیرهم (تاریخ ثعالبی)

در مقایسه با شاهنامه فردوسی

۰ احمد ملک



سعی بلیغ به کار برده می شد. هر یک از امراهی مستقل یا حکام هر محل می کوشیدند با گردآوری رجال علم و ادب و ایجاد محیط درخشان علمی، بر حریفان و اقران خویش پیشی چوند.

با خروزی در کتاب معروف خود دمیه القصر، ثعالبی را جاگذار نیشابور و نخبه اعصار و دهور که دیدگان مانندش ندیده اند و بزرگان برتری او را اذعان کرده اند، می داند و اچون باران رحمتی بود که در هر زمان او را می سرتیند و چون آن قتاب درخشانی بود که در همه جا هویدا است...»

یکی دیگر از معاصران ثعالبی ابواسحاق ابراهیم بن علی حضرتی می باشد که در مورد ثعالبی می نویسد: «ابومنصور که در زمان ما زندگانی می کند یگانه دهر و نام اوران عصر خویش است، او در علم و ادب دارای مصنفاتی است که گواه بلندترین مقام و مرتبت او هستند.»

کمال الدین ابوالبرکات که باز هم از معاصران

- تاریخ ثعالبی (مشهور به غور اخبار ملوک الفرس و سیرهم) پاره نخست: ایران باستان تالیف: محمد بن اسماعیل ثعالبی نیشابوری
- ترجمه: محمد فضایلی
- ناشر: نقره، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۸، ۶۴۰ ص

شرح حال ثعالبی

ابومنصور عبدالملک ثعالبی نیشابوری، ادیب و نویسنده و مورخ بزرگ ایران در قرن چهارم و آغاز قرن پنجم، در زمان حکومت غزنیان می زیست. جرجی زیدان در مورد ثعالبی می نویسد: «او خاتمه مرسلان این عصر (عصر سوم عباسی) و مهمترین ادبی آن دوره به شمار می رفت و آثار گران بهایی از خود به جای گذاشت.»

عصر سامانیان عصر طلایی فرهنگ ایران بعد از اسلام است. حکومت های مقارن این سلسله به پیروی از سامانیان تا حدودی در ترویج علم و ادب کوشنا بودند و این اقدام بعد از سقوط سلسله سامانی تا مدتی ادامه داشت و غزنیان بعد از سامانیان، دربار پررنقه ایجاد کرده و از شاعران و دانشمندان حمایت می کردند. به قول یکی از نویسندگان این عصر در حقیقت عصر قدرشناسی و تجلیل از ادبیا بود که از جهت قدر و منزلت مقامی رفیع داشتند و در طلب ایشان با علاقه و اشتیاق

ثعالبی بوده، او را ز پیشورون علم و ادب دانسته و نوشته است که «ثعالبی از ابوبکر خوارزمی علم و ادب آموخت.»

ابن خلکان در کتاب وفیات الاعیان می نویسد: «ثعالبی سرور مؤلفان و پیشورون مصنفوں عصر خویش بود. آثار نظم و نثر او در همه جا پراکنده و پرتوافکن می باشد.»

ابو الفدا و ابن شاکر و ابن کثیر از دانشمندان قرن هشتم، ثعالبی را می سرتینند و او را جاگذار زمان خود می خوانند. ثعالبی تألیفات متعددی دارد. معروفترین کتاب او پیشیمه الدهر است که بر حجم ترین کتاب او نیز می باشد. ثعالبی اشعار فراوانی نیز به عربی سروده است، او شعر را به رسم ادبیان و نویسندگان و منشیان می سرود و به قوانین شعری توجه خاصی داشت، لیکن از الهامات و فریجه شاعرانه کمتر بهره مند بود. اشعار اندکی از او باقی مانده و دیوان شعرش در دست نیست.

در صورتی که با خرزی اظهار می دارد دیوان شعر او را در



را در کتاب معروف خود یتیمۀ الدهر آورده است.
تعالیٰ درباره بخارا می‌نویسد: «بخارا مجمع ادب و نویسنده‌گان بود که چنان محفل ادبی جامعی را به هیچ نقطه ندیده‌ام.» سپس به شرح دانشمندان این سامان می‌پردازند.

تعالیٰ قریب هشتاد سال زندگی کرد. آنچنان که از اشعارش پیدا است اواخر عمر را در تنگیستی و فقر و فاقه به سر کرده است. تعالیٰ در سال ۴۲۹ هـ. ق یا به روایتی در سال ۴۳۰ هـ. ق دارفانی را وداع گفت. آثار تعالیٰ بیشتر در زمینه شعر و بلاغت و ادبیات می‌باشد. دکتر ذبیح‌الله صفا در کتابش بعضی از آثار او را نام برده است.^۴

بورسی و نقد کتاب غور اخبار ملوک فرس و سیر هم، پاره نخست:
هم، پاره نخست:
کتاب شامل مقدمه مترجم، مقدمه زتنبرگ،
مستشرق معروف و دیباچه استاد مجتبی مینوی و نیز



قدیمی نیشابور بودند ارتباط نزدیکی داشت و چنان که ذکر شد یکی از کتابهای خود را به آنان هدیه کرده و ضمناً از کتابخانه این خاندان حکومتی استفاده کرد.

از معاصران معروف تعالیٰ، ابویکر خوارزمی بود که تعالیٰ از محضر او استفاده کرده و در کتاب یتیمۀ الدهر از او ستایش نموده و شرح مفصلی از او به دست داده است.

از معاصران دیگر تعالیٰ بدیع الزمان همدانی و ابوالفتح بستی و ابونصر سهل بن موزیان و صاحب این عباد، وزیر معروف فخرالدوله و قابوس و شمشیر بوده‌اند. تعالیٰ در مرثیه صاحب این عباد اشعاری به تازی سروده است.

تعالیٰ به شهرهای سیستان، گرگان، غزنی، بخارا، خوارزم و اسفراین مسافت‌هایی کرده است. هدف از این سیر و سیاحت‌ها آشنایی با شاعران و نویسنده‌گان و دانشمندان آن سرزمین‌ها و استفاده از محضر علم و دانش آنان بوده که تعالیٰ شرح حال آنان

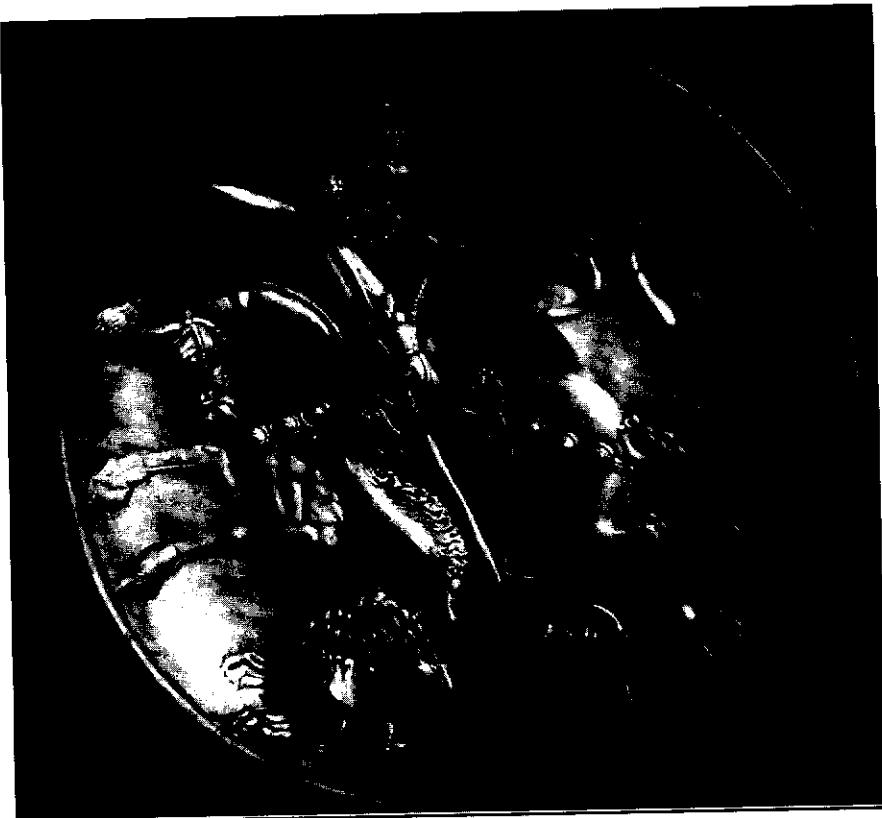
اختیار داشته است.^۵ شاعرانی که در دربار سلطان محمود غزنوی بودند به زبان پارسی شعر می‌سرودند. اما برادرش نصربن ناصرالدین بن سیکنخن، شاعرانی که به زبان تازی شعر می‌سرودند را مورد حمایت قرار داده بود. از این رو تعالیٰ در دربار او منزلتی تمام داشت. تعالیٰ نیز در کتاب غور اخبار ملوک فرس، سخت او را ستوده و کتابش را به نام این امیر کرده است.

پرسفسور براون می‌نویسد: «اکثر رجال علم و ادب آن زمان از درباری به دربار دیگر مرفتند و به نام امرای مختلف به عنوان سرور و ولی نعمت خود، کتابی اهدا و یا قصیده‌ای انشاء می‌نمودند. بدین طریق ابومنصور تعالیٰ نیشابوری کتاب لطائف المعارف خود را به صاحبین عباد، وزیر بزرگ فخرالدوله و کتاب بحرالبلاغه و فقه الالغة را به امیر ابوالفضل میکائیلی و کتاب نهایه... به خوارزمشاه هدیه کرد.»

تعالیٰ با خاندان میکائیلی که از خاندان بزرگ و

تعالی اشعار فراوانی به عربی سروده است. او شعر را به رسم ادبیان و نویسنده‌گان و منشیان می‌سرود و به قوانین شعری توجه خاصی داشت، لیکن از الهامات و قریحه شاعرانه کمتر پهنه‌مند بود

تعالی به شهرهای سیستان، گرگان، غزنی، بخارا، خوارزم و اسفراین مسافرت‌هایی کرده است. هدف از این سیر و سیاحت‌ها، آشنایی با شاعران و نویسنده‌گان و دانشمندان آن سرزمین‌ها و استفاده از محضر علم و دانش آنان بوده که تعالی شرح حال آنان را در کتاب معروف خود، یتیمه‌الدهر، آورده است



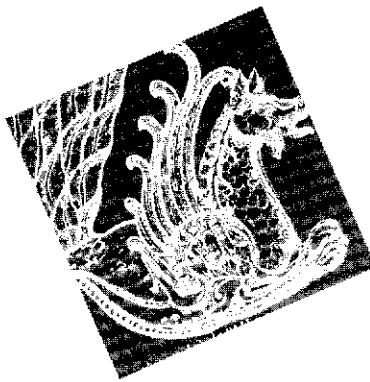
پیمودم و نسج آن را به طراز مترسانان باقتم که سخن آنان جادوی خردنا و روشنگر دلها و پستنیده خاطر فرمان روایان است. از زیاده‌گویی‌های ملامت خیز، پرهیز روا داشتم، چنانکه از فشرده نوشته‌هایی که به معنی آسیب رساند دوری جستم.»

عنوان غور اخبار ملوک فرس و سیرهم، فقط به جلد اول اختصاص دارد که درباره پادشاهان ایران باستان است و در مورد جلدی که موضوعات دیگری دارند صدق نمی‌کند، تفاوت این کتاب با شاهنامه فردوسی در جزئیات و در واقع بسیار انداز است. در حقیقت هر دو، شاهنامه به شمار می‌آیند. تفاوت کلی آنها در نظم و نثر بودن است. مطالب این کتاب مانند شاهنامه فردوسی دارای سه مرحله یا سه دوره می‌باشد:

- ۱- دوران اساطیری، از کیومرث تا فریدون و قیام کاوه آهنگر.
- ۲- دوران حمامی، از قیام کاوه آهنگر تا قتل رستم

یزدگرد سوم می‌باشد. جلد دوم شامل تاریخ پیامبران و فراغنه و فرمانروایان بنی اسرائیل و پادشاهان عرب (یمن) و سلاطین شام و عراق تا ظهور اسلام و نیز شامل پادشاهان روم و هند و ترک و چین و سپس ظهور اسلام تا وفات حضرت رسول (ص) است. بنابر نوشته مؤلف در مقدمه، این کتاب دارای دو جلد دیگر نیز بوده که شامل رویدادهای مربوط به خلفای راشدین، خلفای بنی امية و سپس خلفای بنی عباس، ابومسلم، برمکیان، طاهریان، صفاریان، حمدانیان، آل بویه و سپس تاریخ غزنویان (سبکتکین)، محمود غزنوی و مددوح تعالی، یعنی برادر محمود غزنوی امیر نصرین سبکتکین) مانند تاریخ طبری و اخبار الطوال و سایر تواریخ مورد مقایسه قرار گرفته است.

آخر حاضر قبل از توسط آقای محمود هدایت تحت عنوان شاهنامه تعالی از عربی به فارسی ترجمه و در سال ۱۳۲۸ ش. به چاپ رسیده است. کتاب در دو جلد برگزیده است چنانکه در مقدمه کتاب می‌نویسد: «سراسر کتاب را با ظاهری آراسته از عباراتی که در مترسانان کبار آید پرداختم و راه منشیان را در نگارش باستان، یعنی از کیومرث تا سقوط ساسانیان یعنی



نخست) و شاهنامه فردوسی منحصر به تاریخ ایران باستان، از کیومرث تا یزدگرد سوم آخرین پادشاه ایران باستان می‌باشد. تفاوت این دو کتاب با کتابهای دیگر مانند طبری، اخبار الطوال، تاریخ یعقوبی، مروج الذهب مسعودی و سایر منابع تاریخی این است که کتابهای اخیر ضمن اینکه به تاریخ ایران پرداخته‌اند، تاریخ اقوام دیگر مانند اعراب، بنی اسرائیل، رومیان و بیامیران را نیز به رشته تحریر درآورده‌اند.

در صورتی که شاهنامه فردوسی و تاریخ غالی (پاره نخست) فقط به ایران باستان اختصاص دارد و اگر به تاریخ اقوام دیگر مانند ترکان، اعراب و رومیان اشاره‌ای کرده‌اند، به مناسب ارتباطی بوده که با ایرانیان داشته‌اند.

در تاریخ غالی در مورد کیومرث، اولین فرمانرو، تفاوت مختصراً با شاهنامه فردوسی وجود دارد. در این کتاب از سیامک، فرزند کیومرث که به دست دیوان کشته شد سخنی نیست.

در صورتی که در شاهنامه فردوسی داستان سیامک و کشته شدن او به تفصیل ذکر شده است، در اینجا منابع فردوسی و غالی یکسان نیستند مأخذ غالی تاریخ طبری است.^{۱۰}

در مورد دومین پادشاه - یعنی هوشنج - مطالب هر دو کتاب یکسان است اما در شاهنامه غالی از کشف آتش به وسیله هوشنج خبری نیست. در شاهنامه فردوسی بعد از هوشنج، پرسش تهمورث جانشین او می‌شود.

بنا به نوشته غالی، بعد از هوشنج فترتی سیصد ساله پیش آمد که طی آن، زمین بی‌پادشاه بود. مأخذ او در این خبر، مسعودی مروزی است.

در کتاب بندeshen، در مورد سلسله نسب تهمورث چنین آمده است: «تهمورث پسر یونگهان پسر بینگهت، پسر هوشنج.»^{۱۱} مسعودی در مروج الذهب این ترتیب را برگزیده: تهمورث پسر یونگهان پسر ارفخشذ پسر هوشنج.^{۱۲} در مورد پدید آمدن خط در زمان تهمورث نیز در هر دو کتاب شاهنامه فردوسی و کتاب غالی مطابق نقل شده است.

غالی در مورد پادشاهی جمشید، بنی به تصريح خودش از کتاب طبری و آئین نامه بهره جسته است. در مورد طبقات اجتماعی در زمان این پادشاه

تعالیٰ قریب هشتاد سال زندگی کرد. در سال ۴۲۹ یا به روایتی در سال ۴۳۰ دار فانی را وداع گفت. آثار او بیشتر در زمینه شعر و بلاغت و ادبیات می‌باشد

عنوان غرر اخبار ملوک فرسن و سیرهم فقط به جلد اول اختصاص دارد که درباره پادشاهان ایران باستان است و در مورد جلد های دیگر به موضوعات دیگری دارند صدق نمی کند

و متکران شعوبی قرار دهند. «شاهد مثال مطلبی است که غالی از کتاب آئین نقل کرده است:

«پایگاههای مردم (مرقبت و مقام مردم) در روزگار چمشید بر سال عمر بوده است. آنکه سال عمرش بیشتر بوده بر جای برتر می نشست. در روزگار ضحاک (ازدهاک) برتری به مال و ثروت بود و در زمان فریدون بر مال دوزی و پیشینگی و لیاقت و سابقه بود.

در زمان منوچهر برتری به نسب و اجداد و قدمت بود، در زمان کیاکوس برتری به خرد و حکمت بود. به روزگار کیخسرو برتری به دلبری و شایستگی بود. در روزگار له راسپ برتری به دیانت و عفت بود. در روزگار پادشاهان دیگر برتری به شرافت ذاتی بود. در روزگار انوشیروان برتری به مجموع مشاهای گفته شده به جز دارندگی و بی نیازی در مال که انوشیروان آنها را به حساب نمی آورد.»^{۱۳}

چنان که اشاره شد موضوع تاریخ غالی (جلد

و سلطنت بهمن).

۳- دوره تاریخی از حمله اسکندر تا پایان سلسله ساسانی.

این سه دوره در هر دو شاهنامه (تعالیٰ و فردوسی) یکسان است.

از میان کتابهای تاریخی، کتاب غرر اخبار ملوک فرسن غالی بیش از همه به شاهنامه فردوسی نزدیک و مشابه است. فردوسی و تعالیٰ در یک عصر می‌زیستند و هر دو متعلق به دوره سامانی و غزنی بودند. تعالیٰ کتابش را به امیرنصر بن سبکتیکین، برادر محمود غزنوی تقدیم کرد.

فردوسی نیز شاهنامه‌اش را به نام محمود غزنوی کرد. منبع مهم و اساسی شاهنامه تعالیٰ همان مأخذی بوده که فردوسی از آن استفاده کرده، یعنی شاهنامه ابو منصوری. همین امر باعث تشابه فراوان بسیاری از مطالب غرر اخبار ملوک فرسن و شاهنامه فردوسی شده است. میان این دو کتاب (شاهنامه و غرر) اختلافات مختصراً وجود دارد که در نتیجه استفاده تعالیٰ از برخی مأخذ دیگر، مأخذ طبری، شاهنامه ابوعلی بلخی و دیگران پدید آمده است.

کتابهایی که تعالیٰ از آنها استفاده کرده و صریحاً از آنها نام برده عبارت اند از: تاریخ حمزه بن حسن اصفهانی، تاریخ طبری، تاریخ ابن خدادبه، تاریخ مسعودی، آئین نامه، مزدوج مسعود مروزی و شاهنامه (احتمالاً شاهنامه فردوسی).^{۱۴}

منابعی که مؤلف برای تالیف تاریخ خود مورد استفاده قرار داده دو گونه‌اند: یکی تواریخ عمومی جهان که بطور کلی آن را دنبال کرده ولی از آنها نام نبرده و دیگر استفاده و اقتباسی است که از کتب تاریخی کرده است. ولی چند بار از تاریخ حمزه اصفهانی، کتاب ابن خدادبه و تاریخ طبری نقل می‌کند.

کتاب مشتمل بر نکات فراوانی از اندرزهای شاهان اسطوره‌ای و تاریخی مانند اسکندر، شاهان کیانی پیشدادی، ملوک الطوائف، شاهان ساسانی است. این جملات و اندرزهایی که از «سخن اورهای» پادشاهان گرفته شده تاریخ و سنت پادشاهان ایران را دربر دارد. همین عوامل باعث شده برخی از دانشمندان مانند مرحوم ملک‌الشعرای بهار، تعالیٰ را در دیف شاعران

علمکت بحق ایام عمل تعالیٰ نیشاپوری

میرخ تعالیٰ

پیشوای عوام ایران و شاهزاده اهل فتوح اسلامی

پادشاه ایران باستان

بهره ایام خود منوجهر ایام بعینی

پیشوای ترجیح محض اعلیٰ



شقره هشت فرشتی

در تاریخ طبری در این مورد آمده است «زو، و گرشاسب در پادشاهی انباز بودند و مشهور چنان است که شاهی از آن زو، و گرشاسب وزیر و دستیار او بود.» در مورد پادشاهی کیقباد، اخبار فردوسی و تعالیٰ تزدیک به هم هستند اما در سایر تواریخ از چگونگی به سلطنت رسیدن کیقباد و جنگهای رستم و زال با افراسیاب سخن نگفته‌اند.

اختلافی که در شاهنامه فردوسی و تاریخ تعالیٰ در مورد کیقباد وجود دارد درباره میگساری است. تعالیٰ داستانی را به مناسبتی روایت کرده که در شاهنامه فردوسی نیامده است.^{۱۱}

در مورد پادشاهی کیکاووس روایت فردوسی و تعالیٰ چنان تفاوتی با همیگر ندارند. طبری به طور مختصر برگزار کرده است و نوشته مورخان دیگر بیشتر براساس طبری می‌باشد.

اما اختلاف شاهنامه فردوسی و تعالیٰ در این است که برخی وقایع که در شاهنامه فردوسی آمده در کتاب حاضر نیست. فردوسی ابتدا از لشکرکشی کاکاووس به مازندران یاد کرده و سپس اقدامات رستم و هفت خوان او برای نجات کاکاووس و سایر ایرانیان را نقل می‌کند که در کتاب حاضر نیست. اما در عوض توصیفات تعالیٰ از یمن یا حمیر (هماموران) در رابطه با

لشکرکشی کاکاووس به آن سرزمین مفصل تر است.^{۱۲} شخصیت کاکاووس در تاریخ تعالیٰ مانند شاهنامه فردوسی است چنانکه شگفت‌آور بوده است. گاه پادشاهی بر جسته بود و گاه ستمکاری کینه‌تزو، گاه شاهی خسته رأی و گاه اهربینی گمراه، زمانی خوبیشتن دار و با خرد و زمانی دیگر بارش و کوتنه‌نقره، بیشتر هوا و هوس بر او چیره بود...»^{۱۳}

روی هم رفته کاکاووس در شاهنامه فردوسی دارای شخصیت است که تعالیٰ در کتابش توصیف کرده است. اما در مورد سایر اعمال کی کاکاووس از قبیل رفتن کاکاووس به یمن (هماموران) و اسیر شدن او و سپس رفتن او به آسمان در هر دو منبع و برخی از کتاب‌های تاریخی آمده است.

داستان سیاوش که در برخی از کتاب‌های تاریخی فقط به اشاره‌ای کفايت شده، در این دو کتاب، به خصوص در شاهنامه فردوسی به تفصیل نقل شده

مطلوب شاهنامه فردوسی و کتاب حاضر یکسان است. در مورد داستان ضحاک تفاوت‌هایی در جزئیات وجود دارد همچنین در مورد پادشاهان بعد مانند فریدون و منوجهر و کشته شدن ایرج به دست برادرانش چنان تفاوت اساسی دیده نمی‌شود. در شاهنامه فردوسی در مورد اصل و نسب منوجهر چنین آمده است: ماه آفریدی کنیز ایرج، دختری زاد و چون این دختر بزرگ شد ازدواج کرد و منوجهر از او زاده شد. در صورتیکه در کتاب حاضر منوجهر پسر ماه آفریدی می‌باشد.^{۱۴} اما در کتاب بندeshen چند نسل را بر شمرده است.^{۱۵} در تاریخ طبری هم حدود ده پشت فاصله است.

در مورد بهلوانان سیستان یعنی سام، زال، رستم که در روزگار منوجهر ظهور کرده‌اند فقط فردوسی و تعالیٰ به تفصیل سخن رانده‌اند. در این مورد کتاب حاضر و شاهنامه فردوسی بسیار به هم تزدیک هستند. اما در مورد تسلط افراسیاب تواریخی بر ایران که مدت ۱۲ سال به طول انجامید، فردوسی آنرا در روزگار نوذر پسر منوجهر می‌داند در حالی که تعالیٰ ضمن آوردن هر دو روایت، این فترت ۱۲ ساله را متعلق به روزگار نوذر می‌داند.^{۱۶}

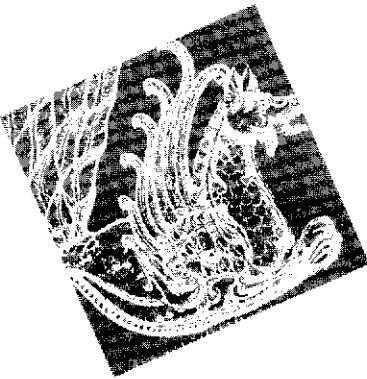
در این مورد طبری هم بر این عقیده است.^{۱۷} دینوری حمله افراسیاب را در اوخر سلطنت منوجهر دانسته است. در این کتاب از سلطنت نوذر پسر منوجهر خبری نیست بلکه خود منوجهر است که به دست افراسیاب کشته می‌شود.

همزه بن حسن اصفهانی در این مورد می‌نویسد: «در روزگار منوجهر، افراسیاب ترک مدت دوازده سال بر کشور ایران تسلط یافت و منوجهر را از تخت سلطنت براند و در بیشه‌های طبرستان محبوس کرد.»^{۱۸}

طبق روایت کتاب بندeshen «افراسیاب منوجهر را با ایرانیان در کوه پتشخوارگر گرفتار کرد.»^{۱۹} روایت کتاب مینوی خرد هم مانند بند هشن می‌باشد.^{۲۰}

از روایت این دو اثر چنین استنباط می‌شود که سلطنت افراسیاب در اوخر سلطنت منوجهر صورت گرفته است. در کتاب تجارب الام این مسکویه، سلطنت افراسیاب در زمان منوجهر نوشته شده است.^{۲۱}

در کتاب حاضر و شاهنامه فردوسی پس از منوجهر نوذر به پادشاهی می‌رسد و پس از کشته شدن نوذر



تعالیٰ به موضوعاتی اشاره شده که در شاهنامه فردوسی از آن خبری نیست، گویا در اینجا منابع فردوسی و تعالیٰ با همدیگر تفاوت دارند.

تعالیٰ در این مورد از طبیری یا تاریخ حمزه اصفهانی استفاده کرده است چنانکه می‌نویسد: «لهراسب، بخت نصر که نامش به پارسی بخترش بود به مغرب گسل داشت و بر بنی اسرائیل چیره ساخت.» اما حمزه بن حسن اصفهانی نوشت که «لهراسب بخت نصر بن ویو (گیو) بن گودرز به فلسطین به جنگ پهود فرستاد او فلسطین را گرفت و مردم آنجا را برد و اسیر کرد».

طبیری در مورد بخت نصر می‌نویسد: «گویند بخت نصر که به جنگ بنی اسرائیل رفت بخترش نام داشت و مردی از عجم بود و از فرزندان گودرز و بسیار مدت بزیست و در خدمت لهراسب شاه بود و لهراسب او را بسوی شام و بیت المقدس فرستاد تا یهودیان را از آنجا بیرون کند و پس از لهراسب در خدمت پرسش گشتنی بود و سپس در خدمت بهمن...»

طبق نوشته طبیری بخت نصر والی بابل، از سوی پادشاه ایران بوده است. در حمله مجده بخت نصر به بیت المقدس از کورش نام برد و شده که همراه بخت نصر به فلسطین رفته است.» تمام این روایات در تاریخ تعالیٰ با اندکی جرح و تعدیل ذکر شده است.

درباره ظهور زرتشت که در زمان گشتنی روی داده، روایتها یکسان می‌باشند، با این تفاوت که فردوسی در شاهنامه داستان ظهور زرتشت را از قول دقیقی اورده و تعالیٰ از قول طبیری و طبیری از قول این کلی بروایت کرده است. و این کلی هم طبق معمول ظهور زرتشت را با داستان پیامبران بنی اسرائیل آمیخته است. در جایی دیگر تعالیٰ ظهور زرتشت را از تاریخ این خرداد به روایت کرده است.

درباره کیش ایرانیان، قبل از ظهور زرتشت، تعالیٰ مطالی اورده که کمتر در منابع دیگر مشاهده می‌شود. او می‌نویسد: «شاهان پیش از گشتنی بکیش او را بخوبی بوده‌اند که ستارگان می‌برستیدند و ماه و خورشید و زهره و مشتری را خدایان برتر می‌شمردند».^{۲۷} تاریخ تعالیٰ درباره اصول دین زرتشتی نسبت به فردوسی و طبیری و اخبار الطوال و حمزه بن حسن اصفهانی مطالب مفصل تری دارد.

فردوسی و تعالیٰ در یک عصر
می‌زیستند و هر دو متعلق به دوره
سامانی و غزنوی بودند. تعالیٰ
کتابش را به امیر نصر بن سبکتگین،
برادر محمود غزنوی تقدیم کرد.
فردوسی نیز شاهنامه اش را به نام
محمود غزنوی کرد. منع مهم و
اساسی شاهنامه تعالیٰ، همان
مأخذی بوده که فردوسی از آن
استفاده کرده، یعنی شاهنامه
ابومنصوری، همین امر باعث تشابه
فراوان بسیاری از مطالب غرراخبار
ملوک فرس و شاهنامه فردوسی
شده است

است. بعد از صعود و سرانجام سقوط کاووس از آسمان، داستان جنگ هفت‌گرد (پهلوان) ایران با افراسیاب و شکست تورانیان و سپس ترازدی رستم و سهراب که داستانی بسیار طولانی است و فردوسی اینات متعددی را به این داستان اختصاص داده نقل شده اما در شاهنامه تعالیٰ از این داستان خبری نیست.

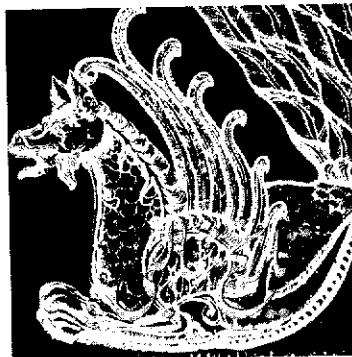
در مورد پادشاهی کیخسرو، تعالیٰ به طور مختصر اشاره کرده است. در این کتاب کیخسرو برای به سلطنت رسیدن مشکلی ندارد اما در شاهنامه فردوسی کیخسرو برای رسیدن به پادشاهی رقبی به نام فریز دارد که عمومیش است. عده‌ای از درباریان مانند توپ و خاندان نوریان نیز طرفدار فریز هستند. اما خانواده زال و رستم و گورز از کیخسرو طرفداری می‌کنند. پادشاهی آنها مشروط به گشودن دز بهمن است که سرانجام کیخسرو موفق می‌شود دز را فتح کند. به این ترتیب فریز به اتفاق توپ سپهد ناکام می‌ماند.^{۲۸}

آخرین جنگ بزرگ و سرنوشت‌ساز ایران و توران جنگ دوازده رخ می‌باشد که فردوسی به طور مفصل به آن پرداخته اما در تاریخ تعالیٰ از این جنگ ذکری به میان نیامده است.

موضوع کناره‌گیری کیخسرو را نیز تعالیٰ به اختصار برگزار کرده است.^{۲۹} احتمالاً منبع تعالیٰ در این مورد تاریخ طبیری بوده است چنانکه به ذکر کنار رفتنه کیخسرو بعد از فراغت از کار و آزووهاش بستنده کرده است.^{۳۰} اما فردوسی داستان کناره‌گیری کیخسرو و سرانجام کیخسرو و پهلوانی که همراه او روانه شدند و سرانجام جریان ناپدید شدن کیخسرو و از بین رفتن پهلوانان در زیر برف مفصلًاً شرح داده است.^{۳۱} در کتاب حاضر، از جنگ پهلوانان توران پیلس - اشکبوس - کاووس و دیگران که در شاهنامه فردوسی با آب و ناب زیاد شرح داده شده، ذکری نیست.

در کتاب اخبار الطوال دینوری مطالبی درباره کیخسرو آمده که نه تنها در منابع دیگر وجود ندارد بلکه حتی با واقعیات تاریخی تطبیق ندارد. در این کتاب از جنگ کیخسرو با اعراب و سپس به قدرت رسیدن سلیمان پیغمبر یاد شده چنانکه می‌نویسد: «چون خبر امدادن سلیمان به عراق و عظمت پادشاهی و قدرت او به اطلاع کیخسرو رسید سخت ترسید و بسیار اندوهگین گردید و چیزی نگذشت که

در تنهای فردوسی در مورد کیخسرو و پایان کار او به تفصیل سخن گفته است، لیکن اندرز کیخسرو به لهراسب در کتاب تعالیٰ هم آمده است.^{۳۲} داستان پادشاهی گشتنی و قهر کردن و سپس رفتن او به روم و لشکرکشی قیصر به تحریر گشتنی به ایران، در شاهنامه فردوسی و کتاب حاضر مشروحاً ذکر شده است. در مورد برخی رویدادهای زمان لهراسب در تاریخ



داد نسخه‌های کتب دینی، پزشکی و ستاره‌شناسی را بدست آوردند که اسکندر پاره‌ای را به آتش سپرده بود و بخش بزرگی به روم برده بود و مقرر داشت که آنها را تازه کنند و به این کار دلیستگی زیاد نشان داد و مال فراوان هزینه فرمود.^{۱۰}

در کتاب *تعالیٰ مطالبی* درباره تولد شاپور، پسر اردشیر و کرم هفتاد و داستان مهرگ - که در شاهنامه فردوسی ذکر شده - خبری نیست.

در مورد شاپور اول، شاهنامه خیلی از جریات و وقایع را ناتمام گذاشت و به روزگار شاپور دوم اختصاص داده، مانند داستان نصیره و خمین و ساطرون امیر عرب در صورتی که *تعالیٰ* و سایر منابع تاریخی این وقایع را مربوط به شاپور اول دانسته‌اند. *تعالیٰ* به پیروی از طبری در مورد داستان خمین اشعار فراوانی از شاعران عرب نقل کرده است.

فردوسی ظهور مانی را مربوط به زمان شاپور دوم (ذوالاكتاف) دانسته.^{۱۱} در صورتی که *تعالیٰ* و سایر منابع تاریخی ظهور مانی را در زمان شاپور اول نوشته‌اند.

در مورد پادشاهان بعد از شاپور اول تا شاپور دوم، اختلافات جزئی بین شاهنامه فردوسی و تاریخ *تعالیٰ* وجود دارد، اما این تفاوت‌ها چنان اساسی نیستند.

در مورد ظهور مزدک که *تعالیٰ* و فردوسی مفصل‌آور شرح آن پرداخته‌اند، تفاوت‌هایی وجود دارد اما در حقیقت تنها منابعی که بیشتر درباره مزدک و جنبش او سخن گفته‌اند، *تعالیٰ* و فردوسی هستند. فردوسی ۱۲۳ بیت را به ظهور مزدک اختصاص داده و به نوعی از او جانبداری کرده است. اما *تعالیٰ* از مزدک به خوبی یاد نکرده چنانکه می‌نویسد: «مزدک پسر بامداد اهربیمنی بود آدمی روی به صورت زیبا و به سیرت زشت به ظاهر پاک و در درون نایاک.»^{۱۲}

در مورد لشکرکشی انسویریان به یمن و تسخیر آن در تاریخ *تعالیٰ* و سایر منابع بعضی به اختصار و برخی مفصل به شرح آن پرداخته‌اند که در شاهنامه فردوسی از آن خبری نیست. در مورد داستان بهرام چوبین در تاریخ *تعالیٰ* با فردوسی تفاوت‌هایی به چشم می‌خورد.

از مختصراً مقایسه‌ای که بین تاریخ *تعالیٰ* و شاهنامه فردوسی - که هر دو شاهنامه هستند - بعمل آمد، این نتیجه به دست می‌آید که این دو اثر، نسبت به سایر تواریخ بیشتر با همدیگر هماهنگی دارند و

درباره جنگ‌های گشتاسب و ارجاسب تورانی مطالب کتاب حاضر و شاهنامه فردوسی تقریباً به هم نزدیک می‌باشند. اما در سایر منابع تاریخی فقط اشاره کوتاهی به آنها شده است.

در مورد هفت خوان اسفندیار، *تعالیٰ* با شاهنامه فردوسی همخوانی دارد، ولی در تاریخ طبری فقط آن اشاره شده است.^{۱۳} در مورد جنگ سرستم و اسفندیار، اخباری که کتاب حاضر و شاهنامه فردوسی بدست می‌دهند در کل یکسان هستند و هر دو مفصل‌آور این داستان پرداخته‌اند.

بدین ترتیب روایات *تعالیٰ* و شاهنامه فردوسی تا آخر دوره حمامی و پهلوانی تقریباً با هم‌دیگر مطابقت دارند و موضوعات زیر را دربر می‌گیرند:

پادشاهی بهمن پسر اسفندیار و کشته شدن رستم: در روزگار بهمن به مکر و حیله پادشاه کابل و برادرش شفاد و لشکرکشی فرامرز پسر رستم به کابل به خوتخواهی رستم و سپس لشکرکشی بهمن به انتقام پدرش اسفندیار به سیستان و جنگهای او با فرامرز و سپس کشته شدن فرامرز و اسارت زال و سرانجام ویرانی سیستان، در تاریخ *تعالیٰ* و بخصوص شاهنامه فردوسی به تفصیل آمده است.

در مورد پادشاهان بعد از بهمن مانند همای، داراب، دارا و حمله اسکندر تا آمدن ملوک الطوایف (اشکانیان) مطالب هر دو کتاب (فردوسی و *تعالیٰ*) یکسان هستند و تفاوت اساسی بین این دو اثر وجود ندارد.

در مورد تاریخ اشکانیان، روایت فردوسی و *تعالیٰ* و سایر تواریخ مانند تاریخ طبری و حمزه اصفهانی یکسان هستند به این ترتیب که بعد از اسکندر، از ملوک الطوایف (اشکانیان) یاد می‌کنند. طبری مدت پادشاهی ملوک الطوایف را ۲۶۶ سال ذکر می‌کند.

فردوسی سلسله اشکانیان را که طولانی ترین دوره حکومتگر قبل و بعد از اسلام می‌باشد را در ۱۸ بیت خلاصه می‌کند. پادشاهان اشکانی که فردوسی نام می‌برد، با تاریخ *تعالیٰ* و طبری مطابقت دارد. فردوسی داستان سلسله اشکانی را با ایيات زیر خاتمه می‌دهد:

چو کوتاه شد شاخ و هم بیخشان

نگوید جهاندار تاریخشان

کز ایشان به جز نام نشینیدام

نه در نامه خسروان دیده‌ام^{۱۴}

تعالیٰ در مورد اخبار اشکانیان به طبری و ابن خداده و سپس به استدلالات خودش توصل جسته

نشانگر این است که تا حدودی متابع و مأخذ این دو کتاب یکسان بوده است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. زیدان، جرجی: *تاریخ تمدن اسلامی*، ترجمه علی جواهر کلام، تهران، امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۵۶، ص ۵۱۴.

۲. ثعالبی، محمدبن اسماعیل: *تاریخ ثعالبی* (مشهور به غرر اخبار ملوک فرس و سیرهم)، پاره نخست: ایران باستان، ترجمه محمد فضایلی، نقره، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۸، به نقل از مقدمه مترجم، ص ۱۲.

۳. همان، ص ۱۳.

۴. همان، ص ۱۴.

۵. همان جا.

۶. همان، ص ۱۶.

۷. برآون، ادوارد: *تاریخ ادبی ایران*، ترجمه علی پاشا صالح، تهران، امیرکبیر، چاپ اول، ج ۲، ۱۳۵۸، ص ۲۱۴.

۸. صفا، ذبیح‌الله: *حمسه سرایی در ایران*، تهران، امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۶۴۱.

۹. ثعالبی، پیشین: *مقدمه مترجم*، ص ۴.

۱۰. صفا، ذبیح‌الله: *حمسه سرایی در ایران*، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۵۲، ص ۲۰۰.

۱۱. کتاب مزدوج مسعودی مروزی، اولین شاهنامه‌ای است که به نظام درآمده و در قالب مثنوی و بحر متقارب بوده است. این اثر اکنون در دست نیست و فقط ایاتی چند از آن در تذکره‌ها و کتاب البداء و *التاریخ مظہر بن طاهر مقدسی* (افرینش و تاریخ، ترجمه دکتر شفیعی کدکنی) آمده است.

۱۲. ثعالبی، پیشین، *مقدمه زنبرگ* بر این کتاب، ص ۹۱.

۱۳. بهار، ملک‌الشعراء: *سیکشنسی*، تهران، نشر پرستو، چاپ چهارم، ۱۳۵۵، ج ۱، ص ۱۵۱.

۱۴. ثعالبی، پیشین، ص ۱۶.

۱۵. همان، ص ۵.

۱۶. همان، ص ۱۱.

۱۷. دازگی، فربنیغ: *بندهشن، گردآورنده*: مهرداد بهار، تهران، نوس، چاپ اول، ۱۳۶۹، ص ۱۴۹.

۱۸. مسعودی: *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۲۱۷.

موضوع تاریخ ثعالبی (جلد نخست)

شاهنامه فردوسی، منحصر به تاریخ ایران باستان، از کیومرث تا یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ایران باستان می‌باشد. تفاوت این دو کتاب با کتابهای دیگر مانند طبری، *اخبار الطوال*، *تاریخ یعقوبی*، *مروج الذهب* مسعودی و سایر متابع تاریخی این است که کتابهای اخیر ضمن اینکه به *تاریخ ایران پرداخته‌اند*، *تاریخ اقوام دیگر مانند اعراب*، بنی اسرائیل، رومیان و پیامبران را نیز به روشه تحریر درآورده‌اند. در صورتی که شاهنامه فردوسی و *تاریخ ثعالبی* (پاره نخست) فقط به ایران باستان اختصاص دارد

۲۸. ابن مسکویه: *تجارب الامم*، ترجمه دکتر ابوالقاسم امامی، تهران، سروش، چاپ اول، ۱۳۶۹، ص ۶۲.
۲۹. ثعالبی، پیشین، ج ۲، ص ۸۸.
۳۰. طبری، پیشین، ج ۲، ص ۳۶۹.
۳۱. ثعالبی، پیشین، ص ۱۰۲.
۳۲. همان، ص ۱۰۵.
۳۳. همان، ص ۱۰۴.
۳۴. فردوسی، شاهنامه، چاپ ژول مول، تهران، امیرکبیر، ج ۲، ص ۲۷۴-۲۷۳.
۳۵. ثعالبی، پیشین، ص ۱۵۹.
۳۶. طبری، پیشین، ج ۲، ص ۴۳۱.
۳۷. فردوسی، شاهنامه، پیشین، ج ۴، ص ۱۳۵-۶.
۳۸. دینوری، پیشین، ص ۴۵.
۳۹. مسکویه، پیشین، ص ۷۸.
۴۰. ثعالبی، پیشین، ص ۱۵۶.
۴۱. همان، ص ۱۶.
۴۲. اصفهانی، پیشین، ص ۳۶.
۴۳. طبری، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۶.
۴۴. همان، ص ۴۵۷.
۴۵. همان، ص ۱۶۸.
۴۶. طبری، پیشین، ج ۲، ص ۴۸۰.
۴۷. همان، پیشین.
۴۸. فردوسی، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۶.
۴۹. ثعالبی، پیشین، ص ۲۸۵.
۵۰. همان، ص ۳۰۷.
۵۱. طبری، پیشین، ج ۲، ص ۵۸۱.
۵۲. هدایت، صادق: کارنامه اردشیر بابکان (ترجمه)، تهران، چاپ سوم، امیرکبیر، ۱۳۴۲، ص ۱۷۶.
۵۳. مسکویه، پسین، ص ۱۱۴.
۵۴. ثعالبی، پسین، ص ۳۰۶.
۵۵. فردوسی، پیشین، ج ۵، ص ۲۳۷.
۵۶. ثعالبی، پیشین، ص ۳۸۶.

۱۹. ثعالبی، پیشین، ص ۱۱.
۲۰. همان، ص ۴۰.
۲۱. دازگی، پیشین، ص ۱۵۰.
۲۲. ثعالبی، پیشین، ص ۷۳.
۲۳. طبری، محمدبن جریر: *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۶۲، ج ۳، ص ۳۷۹.
۲۴. دینوری، ابوحنیفه احمدبن داود: *اخبار الطوال*، ترجمه دکتر محمود دامغانی، تهران، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۶۴، ص ۲۴.
۲۵. اصفهانی، حمزه بن حسن: *سنی ملوک الارض و الانبياء* (تاریخ پیامبران و شاهان)، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۷، ص ۳۴.
۲۶. دازگی، پیشین، ص ۱۵۰.
۲۷. تفضلی، احمد: *مینوی خرد*، تهران، نوس، چاپ دوم، ۱۳۶۴، ص ۴۴.

۱۸. مسعودی: *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۲۱۷.